

## الرسالة في المطايبه

[۱] لو كنت في شرع المحبة عادلا

يا ظالمی ما كنت عنی تعدل

[۲] اشتیاق به جمال با کمال آن صديق غير صدوق و آرزو به لقای با بقای آن منادم صبوح و غبوق، یار همدم و انیس محرم، دلدار دلنواز، خلاصه آرزو و نیاز، راحت روح و مفتاح فتوح، آسایش جان و کشایش جهان، مایه شادی و پایه آزادی، بدر دین و صدر علی الیقین عجل الله الینا ایابه و خلف عنه ما نابہ.

[۳] چون مکارم اخلاق خدمتش بی کران و چون لطایف ذات بی همالش بی پایان است، ایزد تعالی اسباب اتصال را قبل طول آجال بر وجهی اجمل و وقتی افضل روزی کناد.

[۴] پوشیده نماند کی مدتی برآمد و زمانی به سر آمد کی این ضعیفه زار و نحیفه نزار را در آتش کده فراق نهاده، خاکسار اشتیاق گردانیده. غرقاب بلا و بادپیمای عنا گشت؛ روی به غربت آورد و دست در دامن کربت برد. سر به افول فرو برد و نقش قفول از لوح ضمیر بسترد.

[۵] ظاهرا دل بر شاهدان انجایگاه گرم کرد و از آه سرد ما یاد نیاورد. لاشک کودکان خوب و دختران مرغوب یافت کی عنان بارگی سوی آوارگی تافت. این یک دو بیت را گوش دار و نیک بشنو و هوش دار:

[۶] گر در غمت بمیرم، دل از تو برنگیرم

تو فارغی ولیکن من خسته و اسیرم

دارم دلی به داغت، از من تو را فراغت

رفتی و هم نرفتی یک لحظه از ضمیرم

نه شرط دوستداری باشد که یاد ناری

افتاده فراغم، از لطف دست گیرم

رفتی کی تا جوانی با کودکان برانی

صد بیش نیست عمرم، پنداشتی کی پیرم؟

ساقم بسان عاج است، رخساره چون کماج است

نرم و سپید و خوبم، مانده پیرم

۱. بخشهای پایانی این نسخه حاوی نامههایی از شخصی به نام «سعدالدین» است که گویا در منطقه آناتولی میزیسته اما در میانه نامهها، نوشتههایی از دیگران نیز دیده می شود و لذا با اطمینان نمی توان گفت که این رساله نیز از همان «سعدالدین» است.



## الرسالة في المطايبه

علی صفری آق قلعه

اثری که در ادامه می آید، رساله طنزآمیز کوتاهی است که در صفحات پایانی (صص ۱۲۹ پ تا ۱۳۰ ر) مجموعه ۵۴۰۶ کتابخانه فاتح، مورخ ۷۰۹ ق کتابت شده است (نک: فهرست میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۴۰۵).

این اثر که در نسخه با نام الرسالة في المطايبه خوانده شده، نامه ای است از زبان زنی میان سال که خطاب به همسرش نوشته است. زن از همسرش که به سفر رفته و او را فراموش کرده می خواهد که یا بازگردد یا او را طلاق بدهد.

از آنجا که در هیچ کجای متن به نویسنده این رساله اشاره ای نشده، عجلتاً شناسایی او امکان پذیر نشد.<sup>۱</sup> حتی نمی توان دانست که نویسنده زن بوده است یا مرد؛ فقط می توان گمان برد که این نوشته صرفاً به قصد طنزپردازی نگاشته آمده و نامه ای واقعی نیست. از ویژگیهای این رساله ابیات طنزآمیزی است که در خلال آن درج شده است. تا جایی که جستجو کردیم، سراینده این ابیات شناخته نشد و لذا احتمال دارد که این بیتها نیز سروده نویسنده رساله باشد.

از آنجا که این نسخه در سال ۷۰۹ ق کتابت شده و بخش مورد گفتگوی ما نیز در همان روزگار — به خط کاتب مجموعه — نوشته شده، نمونه ای کهن از طنزپردازی فارسی به شمار می آید و لذا چاپ آن سودمند می نماید.

قدم چو قد سرو است، رفتار چون تذرو است  
با بر چو سیم خامم، ز اندام چون حریرم  
گر زن کنی تو رازی، شوی آورم حجازی  
ور تو به بکر یازی، من نوخطی بگیرم

[۷] می‌شنوم کی بنیاد عشق‌بازی و قاعدهٔ عشوه و  
کارسازی نهاده است؛ هیهات! هیهات! چه خیالات  
فاسد و وسواس کاسد است.

سیدزکری ادا جریتِ غیرِ

و تَنَدَم حین لا تُغنی النِّدامه

[۸] من چون در مرتبهٔ «لَا فَارِضٌ وَلَا بَکْرٌ» [۲/۶۸] افتاده‌ام،  
اگر از جمله لونها «تَسْرُّ النَّاطِرِينَ» [۲/۶۹] باشم چه  
عجب باشد؟ هنوز زلفِ قیری و گیسو زنجیری است.  
اگر تو به صد لابه یکی را بشکری، من به یک کرشمه  
صد را بشکنم.

[مصراع]

هنوزم بوسه بر لب می‌توان داد

[۹] اما چه فایده کی حکام انجایگاه واقف نیستند کی تو  
کدامین دین و چه کیش داری و چه اندیشه می‌پزی  
و چه کار پیش گرفتی. مردکی هستی؛ غلامباره‌ای،  
آواره‌ای و قلتبانی. یاوگی هرکاره کی یک لحظه هوس  
قوم لوطت باشد و زمانی عشق اهل فسوقت افتد؛  
ساعتی همت در ولوج فروج حرایر.

[۱۰] و اما بندانی کی «نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ» [۲/۲۲۳] و  
هم برین قناعت نمایی و امثال حکم «وَأَتُوا الْبُيُوتَ  
مِنْ أُبوابِهَا» [۲/۱۸۹] نکنی و طمع از ادبار دُبر منقطع  
نگردانی و تأویل نهی کی «فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ»  
[۲/۲۲۳] مراد است.<sup>۲</sup>

[۱۱] و چون بینی تمام نهمت و کمال شره در مباشرتِ  
غلمان و صبیان بسته و شب و روز ازان قبل رنجور  
و دلخسته باشی کی «مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ»  
[۱۱/۷۹]. گهی گویی صوفی‌ام و گاه نمایی کی مفتی  
باشم. چون به تحقیق، دعوی را تعریفی طلبند گویی  
«التَّصَوُّفُ نَصْفُهَا خِيَاطَةٌ وَ نَصْفُهَا لَوَاطَةٌ»<sup>۳</sup>؛ پس الحق  
صوفی بکمال بوده‌ای و مفتی خریدارِ اعتبار نباشی  
کی اگر ناگاه زنگی پیره‌میش صدساله را مفت دریابی،  
خود را از بام دراندازی و رخ نتابی. در دفاعی موی  
شکافی و صد سوگند دروغ در هم بافی.

[۱۲] کاش دانستندی تا انج استحقاق تو مردک بود در  
کنار تو می‌نهادند و دروازهٔ شهر بر تو می‌گشادند.  
[شعر]

افسوس کی نیست روی حالت

معلوم در آن دیار کس را

ورنه ز کجا شدی فراغت

از ترس تو شحنه و عسس را؟

[۱۳] باری ای قلتبان گرانجان! چون سر زن پروریدن و خانه  
داشتن نداشتی، این بلا و محنت را بر من و روزگار من  
چرا بگماشتی؟ و چون دل سفر و عشرت بودت، از ...  
[واژه‌های ناخوانا] ... و رنج من ضعیفه چه سودت؟

[۱۴] نشنیده‌ای و یا خود کجا دیده‌ای کی «فَأِمْسَاكُ  
بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ» [۲ / ۲۲۹]. یا رفاق یا  
طلاق؛ یا این کن یا آن؛ باقی تو را فرمان. و هذه کفایة  
ان کان لکم هدیة.

۱. نسخه: «تغینی».

۲. کاربرد این آیه‌ها در قرّة‌العین (اثر ناشناس، تصحیح امین‌پاشا اجلائی، تبریز،  
انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۵۴ش، صص ۸۷ - ۸۸)  
در ضمن حکایت هارون‌الرشید و کنیزک او - فایزه - نیز دیده می‌شود.  
در این مورد باید توجه داشت که برخی از این آیات به‌عنوان آیات احکام  
در متون فقهی کاربرد داشته است. همچنین کاربرد آیات در نوشته‌های  
پیشینیان به‌عنوان یکی از شگردهای سخنرانی مورد توجه بود. برای نمونه  
در ترجمان‌البلاغه (محمدبن عمر الزادویانی، به کوشش احمد آتش، تهران،  
اساطیر، ۱۳۶۲ش [افست چاپ ترکیه]، صص ۱۲۱-۱۲۷) دو فصل با  
عناوین «فی تقریب الامثال بالابیات» و «فی معنی الابیات بالابیات» درج  
شده است. همچنین در لطائف‌الطوائف (فخرالدین علی صفی، به کوشش  
احمد گلچین معانی، تهران، اقبال، ۱۳۶۷ش، صص ۳۴۹-۳۵۱) فصلی با  
عنوان «لطائف پرخواران با اقتباس از آیات قرآن» درج شده است.

۳. «التَّصَوُّفُ نَصْفُهَا...»: گفتگو دربارهٔ بسیاری از رسوم رایج میان متصوفه دشوار  
است و معمولاً ورای اصطلاحات آنان معانی و آداب پیچیده‌ای جریان  
داشته است. دربارهٔ شاهدبازی نیز چنین است و شواهد نشان می‌دهد  
که ارتباط «پیر» با جوانان ساده‌روی از جمله مراحل سلوک بوده است و  
این را نام‌آوران آن قوم ادعان داشته‌اند؛ چنانکه در تمهیدات (عین‌القضاة  
همدانی، تصحیح عقیف عسیران، تهران، منوچهری، ۱۳۷۷ش [چ ۵]، صص  
۳۲۰-۳۲۱) آمده است: «... دریغا این حالت، شاهدبازان دانند که حیوة با  
شاهد چگونه بود و بی شاهد، موت چون باشد ... ای دوست! «رأیت ربّی  
لیلَةَ المعراج علی صورة شاپ امرد» واقعه و حالات پیر است با مرید. «یاکم  
و المرء فان لهم لونا کلون الله» تربیت است به خبر دادن پیر مرید را بدین  
مقام شهود...».

۴. نسخه: «باحسن».



گزارش میراث

## مناظره النار و التراب

### رساله‌ای از امین‌الدین حاج بله تبریزی

محبوبه خوش‌سلیقه\*

بی‌شک سفینه تبریز یکی از گرانبهاترین مجموعه‌هایی است که موضوعات مختلفی را در بطن خویش جای داده و آثار شاعران و عالمان بسیاری را محفوظ داشته است.

«مناظره النار و التراب» مناظره‌ای است که ابوالمجد تبریزی کاتب سفینه تبریز آن را از روی اقاویل و سخنان ایراد شده در یکی از منابر شیخ و مخدوم خویش امین‌الدین الحاج بله عارف و صوفی تبریزی گردآوری و کتابت نموده است.

این مناظره همچنان که از نام آن پیداست، مناظره و گفتگویی است میان آتش و خاک و اشاره به خلقت آدم و شیطان دارد. از «مناظره النار و التراب» تاکنون تنها یک نسخه شناخته شده و آن، نسخه موجود در سفینه تبریز است که حیات خود را مرهون کتابت ابوالمجد تبریزی است.

اگرچه قرنهای هفتم و هشتم از وحشتناک‌ترین و هراس‌انگیزترین دوره‌های تاریخ ایران است، اما تصوف در کنار تمام قتل و کشتار و نهب و غارتها و انحطاط عقلی و فکری که با هر حمله ویرانکارانه حاصل می‌شود از انحطاط و زوال به دور مانده و قوت بسیار و رواج روزافزون یافته است.

آذربایجان نیز در گذر زمان و سیر تاریخ، مشایخ و بزرگان بسیاری را در بالین پرورده و خود نیز بر آنان بالیده است؛ چرا که هر مثنی از خاک این دیار، بوی صاحب‌دلان و عارفانی را در قلب خویش نهفته دارد که نسیم آن مشام خستگان راه سلوک و تشنگان بحر محبت را می‌نوازد.

در آن روزگاران پرهیاهو در کنار شهرهای دیگر که پناهگاه و مقر ادیبان و عارفان و دانشمندان بوده‌اند، تبریز نیز از لحاظ علوم، به‌ویژه علم تصوف و عرفان، مرکزیت داشته و جز تبریزیان، از شهرهای دیگر نیز برای علم‌آموزی و بهره‌گیری از فنون و اندوختن گنجینه عرفان و طی طریق سلوک عملی و آشنایی با فقه و حدیث و ... به

این شهر روی آورده و مدتی را در تبریز اقامت داشته‌اند؛ بزرگمردان و نام‌آشنایان بزرگی چون خواجه رشیدالدین فضل‌الله، خواجه نصیرالدین طوسی و شمس‌الدین جوینی که در آن روزگار به این شهر رفت و آمد داشته‌اند. بنابراین با وجود اشخاص یادشده و نیز با وجود خاندانهای بزرگ فضل و ادب، نظیر خاندان ابوالمجد تبریزی و همچنین شاعرانی چون همام تبریزی و عتیقی تبریزی و پدرش قطب‌الدین عتیقی تبریزی، عطایی تبریزی و نیز عرفایی چون خواجه محمد کججانی، خواجه عبدالرحیم تبریزی، محمود شبستری و ... که نام هر یک از آنها نشان اوج حیات فرهنگی تبریز در آن دوران بوده است، بی‌شک «امین‌الدین ابوالقاسم الحاج بله»<sup>۱</sup> نیز یکی از مشایخ بزرگ این خاستگاه معرفت و از عرفای خاک عرفان‌خیز تبریز بوده است؛ عارف و شیخی که تا قبل از پیدا شدن سفینه تبریز اطلاعات اندکی از وی در دست بوده است.

واژه «بله» (باله) همانند کلمات بابا، پیر، شیخ و خواجه می‌باشد که به عارفان و سالکان طریق الهی نسبت داده می‌شود. این کلمه که در آغاز نامهایی چون باله خلیل صوفیانی، باله حسن بنیسی و در پایان نام اشخاص — مانند امین‌الدین حاج بله — به کار می‌رفته است،<sup>۲</sup> به معنای بزرگ و جوانمرد است و برخی را این باور است که «لفظ «باله» مترادف با اصطلاح «اخی» است»<sup>۳</sup> بنابراین کلمه «باله» مؤید این است که «امین‌الدین» یکی از مردان راه طریقت و عرفان بوده است.

در کتب تذکره و تراجم نامی از «امین‌الدین» آورده نشده و در واقع حضور او در تاریخ با هاله‌ای از ناشناختگی و گمنامی آمیخته شده است؛ بنابراین اطلاعات ما از این عالم عارف تاکنون محدود به مندرجات موجود در سفینه

\* مدرس دانشگاه آزاد اسلامی صوفیان

۱. برای اطلاعات بیشتر راجع به نام «امین‌الدین حاج بله» نک:

مقاله «درباره نام امین‌الدین حاج بله»، علی‌اشرف صادقی، نامه

بهرستان، س ۴، ش ۱ و ۲، بهار و زمستان ۱۳۸۲.

۲. استاد عبدالحسین حائری در مقاله خود در سفینه تبریز (نک: ص

هفت)، بیان کرده‌اند که این کلمه تنها در آغاز نام اشخاص به

کار می‌رفته است؛ همچنین در ذیل مقدمه دیوان همام تبریزی

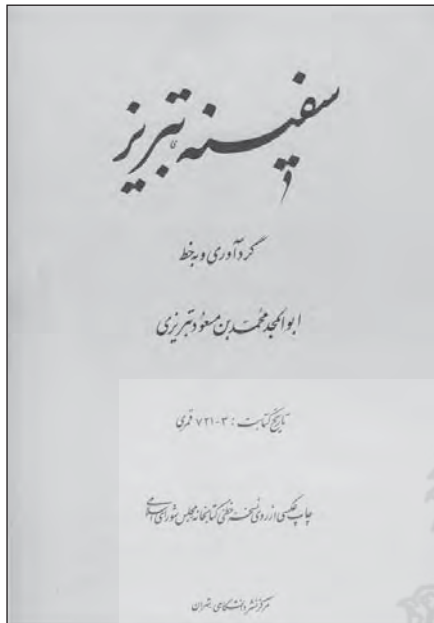
اشاره شده است که این واژه به معنای «کوچک» در اول یا آخر

نام بعضی از عرفا دیده می‌شود (نک: ص چهل و سه).

۳. مکتب عرفانی تبریز، ص ۱۱۸.

تبریز و نیز برخی اشارات تاریخی است.

او و به پاسداشتِ خاطر مولانا، دعوت شمس‌الدین جوینی را اجابت می‌کند و علت آمدن خود را به «حاجی بُلّه» نسبت می‌دهد و می‌گوید: «ان هی الا فتنتک».



اگرچه این دو عارفِ دیرآشنا از مجالست و مصاحبت با یکدیگر بهره‌ها برده و متأثر گردیده‌اند، اما در آثار مولانا امین‌الدین هیچ اثری یافت نشده است که نشانگر تأثیر وی از آرا و اندیشه‌های عراقی، — که خود تحت تأثیر آراء مکتب ابن عربی قرار گرفته بود — باشد. بنابه نظر دکتر نصرالله پورجوادی، حاجی بُلّه هرچند که در سال ۶۷۶ق اولین بار شیخی را که از قونیه آمده بود و وارث مکتب ابن عربی بود ملاقات کرد و ۴۴ سال پس از آن هم زنده بود، ولی در این ۴۴ سال نشانه‌ای در دست نیست که او به آنچه در قونیه می‌گذشت روی آورده باشد. در آثار حاجی بُلّه هیچ نشانه‌ای از این که او تحت تأثیر آراء ابن عربی قرار گرفته باشد نیست و جالب توجه اینکه در مجموعه ابوالمجد [مرید مولانا امین‌الدین و کاتب سفینه تبریز] نیز هیچ رساله‌ای و سخنی از ابن عربی نقل نشده است.<sup>۴</sup>

همین امر نشان می‌دهد که مولانا امین‌الدین از عرفان نظری — که ابن عربی در استحکام آن سهم عمده‌ای را

حافظ حسین کربلایی در *روضات الجنان* چنین نقل می‌کند: «وقتی حضرت شیخ حسن بلغاری [از اولیای قرن هفتم هجری که در تبریز درگذشته است] به شهر تبریز نزول اجلال فرموده بودند جمیع اعیان و اکابر و علما و فضلاء شهر تقرب به حضرت شیخ جستند... همچنین مولانا هم‌الدین و مولانا حاجی امین‌الدین باله و جمیع مشایخ و علما آمدند به تشریف ارادت شیخ مشرف و مفتخر شدند»<sup>۱</sup> بنابراین روشن است که «حاج بُلّه» را چنان مقامی است در تصوّف که به همراه مولانا هم‌الدین، شاعر و عارف تبریزی، به محضر چنین شیخ بزرگ و عارفی حاضر می‌شود. علاوه بر این «حاج بُلّه» در سفری به روم برای مصادره اموال معین‌الدین پروانه نیز به همراه هم‌الدین بوده است: مدتی بگذشت، حکم یرلیغ چنان شد که صاحب عادل خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان جوینی — طاب ثراه — ولایات روم بازیند و ضبط اموال معین‌الدین کند. مولانا شمس‌الدین العبیدی، مولانا هم‌الدین و امین‌الدین حاجی بُلّه [بُلّه] در صحبت خواجه بودند»<sup>۲</sup> چون به شهر دوقات رسیدند بیرون شهر فرود آمدند. مولانا امین‌الدین قصد شهر کرد و به هنگام غروب به خانقاه و زاویه‌ای که معین‌الدین برای شیخ عراقی ساخته بود رسید. مولانا به مدت سه روز در خانقاه وی مقام می‌کند و به مکالمه و مصاحبت با شیخ روز می‌گذارد. مولانا امین‌الدین چنان عراقی را با کلام و دقایق سخن و با لقای خویش شیفته می‌سازد که لحظه به لحظه مکالمه و مشاهده او، فراغت از دنیا و روزگار را نصیب او می‌سازد. پس از سه روز مجالست و سخن گفتن از اسرار و رموز سیر و سلوک، مولانا در بازگشت به نزد همراهان خویش چنین اظهار می‌دارد: «... از مشرب او شربت‌ها چشیدم و سخن‌ها شنیدم که همه عمر از کس نشنیدم، اگر نه اشتیاق خواجه و یاران غالب شدی همه عمر در صحبت او بودمی و ازو مفارقت نجستمی»<sup>۳</sup> و شاید با وصف چنین مصاحب و مجالسی است که خواجه رشیدالدین فضل‌الله ملاقات شیخ عراقی را واجب می‌شمارد و به دنبال او استری و خلعتی را روانه می‌دارد تا قبول تشریف نموده و به نزد آنان بیاید. ارادت و علاقه شیخ به مولانا امین‌الدین در مدت این چند روز آشنایی و مصاحبت تا به اندازه‌ای بوده است که به سبب

۱. روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲. کلیات اشعار، فخرالدین عراقی، مقدمه، ص ۵۹.

۳. همان، ص ۶۰.

۴. «عرفان اصیل ایرانی در سفینه تبریز»، نصرالله پورجوادی، سفینه

تبریز، ص بیست و پنج (به تلخیص).





شبهستری با اینکه تحت تأثیر افکار ابن عربی بوده و از شاگردان مکتب او به شمار می‌رفته است، اما آرامش درونی و معنوی خود را در نزد مخدوم تبریزی خود می‌جسته است؛ زیرا شیخ او «حاج بُلّه» بیشتر طریق عرفان و تصوف عملی را طی می‌کرده تا طریق نظری را؛ و به همین سبب از قیل و قال به دور بوده است.

### آثار حاج بُلّه

ابوالمجد تبریزی در مجموعه خطی سفینه تبریز سیزده اثر از امین‌الدین حاج بُلّه جمع‌آوری و کتابت کرده است که نشان از اطلاعات وسیع امین‌الدین در حوزه فقه، منطق، فلسفه و حکمت، تاریخ، عروض، دین و قرآن می‌باشد. وجود چنین آثاری به روشنی آشکار می‌سازد که این عارف در کنار تصوف و عرفان، به علوم عقلی و فلسفه نیز پرداخته است.

۱. انتخاب احیاءالعلوم (عربی)
  ۲. الهدایة فی اصول الفقه (عربی)
  ۳. التذکره فی الاصولین و الفقه (عربی)
  ۴. کتاب الاوراد
  ۵. تواریخ رسول الله صلی الله علیه و آله (عربی)
  ۶. ورد الصبح (فارسی)
  ۷. منهج ذوی الحسب فی اکتساب علوم الادب (عربی)
  ۸. رساله فی علم العروض و القوافی (فارسی)
  ۹. رساله علم و عقل (فارسی)
  ۱۰. الزبده فی المنطق
  ۱۱. مناظره النار و التراب (فارسی)
  ۱۲. امالی (فارسی و عربی)
  ۱۳. منتخبی از رباعیات اوحدالدین کرمانی.
- لازم به ذکر است که «امین‌الدین حاج بُلّه» علاوه بر کتب و رسائل یاد شده، بر «مجموعه تفاسیر» خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی نیز تقریظ نوشته است.<sup>۱</sup>

### تولد و وفات

اگرچه تاریخ تولد امین‌الدین تاکنون مشخص نشده است، اما از برکت به دست آمدن مجموعه سفینه تبریز تاریخ و جای وفات وی در رساله «طریق الآخرة» تألیف شرف‌الدین عثمان فرزند حاج بُلّه مشخص گردیده است.

۱. دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۰.

داشته است — دوری گزیده و همچنان در طریق تصوف و عرفان عملی بوده است. در واقع مکتب عارفان تبریز عمل بوده است تا قیل و قال؛ آنان علاوه بر دانش نظری به عرفان عملی گرایش داشته‌اند. بنابراین با وجود اینکه امین‌الدین در آن عصر، مسند وعظ و ارشاد داشته و شیخ و عارف نامی شهر به حساب می‌آمده است؛ اما آنچنان که از کتابها و رسائل و اندیشه‌های او پیداست؛ هرگز به طریق عرفان نظری پای ننهاده است. در تأیید این سخن آنکه، شیخ محمود شبهستری، عارف قرنهای هفتم و هشتم که تحت تأثیر مکتب ابن عربی و پیرو اندیشه‌های این عارف اندلسی بوده است و بنا به اظهار خود وی فتوحات و فصوص او را به خوبی خوانده و هیچ بیش و کمی را فرو نگذاشته است، مرید حضرت امین‌الدین بوده است؛ چرا که با تمام جدّ و جهد و تلاش در جهت کسب دانش و راه یافتن به علم عرفان همچنان آشوب فکری او را رها نمی‌کرده و دل وی به این علم آرام نمی‌گرفته است. سخنان شیخ محیی‌الدین با کمال خوبی و درستی‌ایی که داشت درون وی را بر می‌آشوفت و هاتفی درونی به وی اشارت می‌نمود که

کین حدیث دل است از دل جوی

گرد هر کوی هرزه بیش مجوی

بنابراین شیخ دست در دامن مخدوم خود امین‌الدین زده و چاره کار دل پر آشوب خود را از مراد خویش جویا می‌گردد:

سخن شیخ محی ملت و دین

چون نکرد این دل مرا تسکین...

سرّ این حال را من از استاد

باز پرسیدم او جوابم داد

سعی شیخ اندر آن فتاد مگر

که نویسد هر آنچه دید نظر

قلم او چو در قدم نرسید

پای تحریر از آن سبب لرزید...

شیخ و استاد من امین‌الدین

دادی الحق جوابهای چنین

من ندیدم دگر چنان استاد

کأفرین بر روان پاکش باد

(سعادتنامه، ص ۱۶۸)

این ابیات به خوبی نشان می‌دهد که شیخ محمود

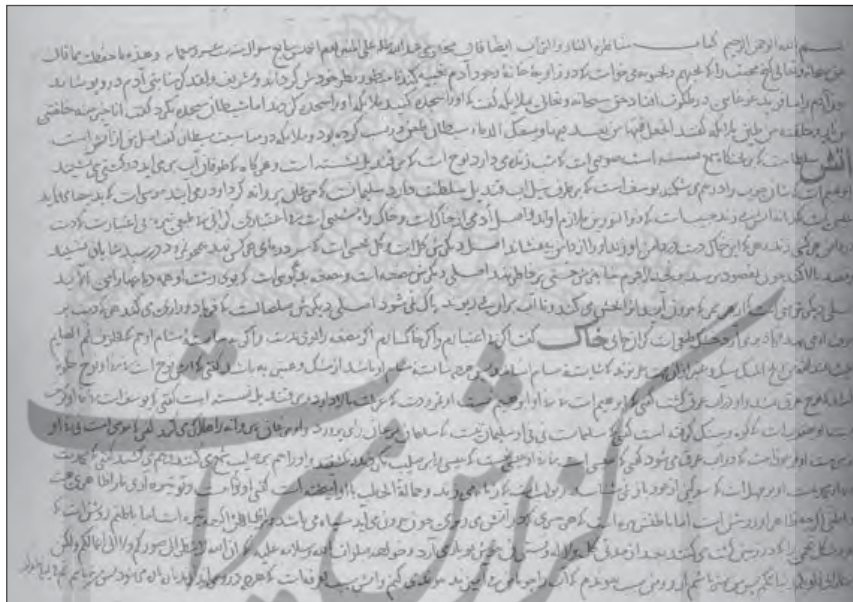
شرف‌الدین عثمان در این رساله پس از وصف و بیان مقام علمی و عرفانی پدرش امین‌الدین، با القابی چون خدیو افاضل و آفاق، مظهر انوار الهی، مصدر فیض نامتناهی، مرکز محیط هستی، صاحب کمال زیور فتوی و تقی و ... تاریخ دقیق وفات امین‌الدین حاج بله را در هفدهم رمضان سال ۷۲۰ در دمشق بیان می‌کند.

### نکاتی چند درباره «مناظره النار و التراب»

مناظره «النار و التراب» املائی امین‌الدین بر یکی از منابر است که ابوالمجد آنها را گردآوری و دو سال پس از وفات وی (در ۱۸ ذی‌الحجه ۷۲۲ق) کتابت نموده است. تاریخ این منبر روز پنج‌شنبه ۷ شوال سال ۷۱۶ است.

### کتاب مناظره النار و التراب

ایضاً قال مخدومی - عمد<sup>۱</sup> الله ظلّه - علی المنبر یوم الخمیس سابع شوال سنه ست عشر و سبعائه و هذه ما حفظت مما قال: حق سبحانه و تعالی گنج محبت را که «یحبتهم و یحبونه»<sup>۲</sup> می‌خواست که در زاویه خانه وجود آدم تعبیه کند تا منظور نظر خودش گرداند و تشریف «ولقد کرّمتنا بنی آدم»<sup>۳</sup> در او پوشاند. چون آدم را بیافرید، غوغایی در ملکوت افتاد. حق سبحانه و تعالی بملایکه گفت: که او را سجده کنید. ملایکه او را سجده کردند اما شیطان سجده نکرد گفت: انا خیر منه. خلقتنی من نار و خلقته من طین»<sup>۴</sup> ملایکه گفتند: «اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء»<sup>۵</sup> شیطان طعن در نسب



این مناظره در نوزده سطر از سفینه تبریژ کتابت شده است. در این کتابت، کاتب با توجه به شیوه و سبک نگارشی معمول در آن قرون، در قید نقطه‌گذاری نبوده (ار = از، عریمت = عزیمت، سوال = شوال و...) و نیز همه جا «گ» فارسی را به صورت «ک» تازی (کفتی = گفتی، کنج = گنج، گرداند = گرداند و...) و «که» را «کی» کتابت کرده است.

در این مناظره که اشاره به خلقت نخستین دارد، «آتش» (نماد شیطان) و «خاک» (نماد انسان)، هر کدام خصوصیات ذاتی خویش را بر می‌شمارند و پس از ذکر دلایل و براهین، سرانجام «خاک» مناظره را به اتمام رسانده و خود را برتر از «آتش» معرفی می‌کند. از این مناظره تاکنون تنها یک نسخه شناخته شده و آن، یگانه نسخه موجود در سفینه تبریژ است.

کرده بود و ملایکه در مناسبت، شیطان گفت: اصل من از آتش است. آتش سلطانت است که بر تختگاه شمع نشسته است؛ صوفی است که شب زنده می‌دارد؛ نوح است که بر قنديل نشسته است و هرگاه که طوفان آب برمی‌آید در کشتی می‌نشیند، ابراهیم<sup>۶</sup> است که بتان چوب را در هم می‌شکند؛ یوسف است که بر طرف نیل آب، قنديل سلطنت دارد؛ سلیمانست که مرغان پروانه گرد

۱. قیاساً تصحیح گردید (۴)
۲. سوره مائده، آیه ۵۴.
۳. سوره اسراء، آیه ۷۰.
۴. سوره عرفات، آیه ۱۲.
۵. سوره بقره، آیه ۳۰.
۶. اصل: «ابراهیم». در موارد بعدی نیز چنین است و ما فقط همینجا بدان اشاره کردیم.



او درمی‌آیند؛ موسی است که ید بیضا می‌نماید؛ عیسی است که زبانه آتش می‌زند؛ حبیب است که ذوالنورین ملازم او اند. و اصل آدمی از خاک است و خاک، راه‌نشین است بی‌اعتباری، گرانی، بی‌طبعی تیره؛ بی‌اعتبارست که دست در دامن هر کسی زند و هر که این خاک، دست در دامن او زند او را از دامن بیفشاند. اصل دیگرش گل است و گل نجسی است که سر در پای هر کس نهد همچو نمود در سبد بتایان نشیند و قصد بالا کند، چون به مقصود نرسد برنجد لاجرم بتا نیزش خستی بر خاطر نهد. اصلی دیگرش مضغه است و مضغه بدبویی است که بوی زشت او همه دماغها را می‌آلاید. اصلی دیگرش منی است که از هر ممر که بیرون آید آنرا نجس می‌کند و تا آب بر آن نمی‌ریزند پاک نمی‌شود. اصلی دیگرش صلصالست که فریاد و زاری می‌کند هر که دست بر حرف او می‌نهد فریاد برمی‌آورد؛ خشک طبعی است گران جانی. خاک گفت: اگر بی‌اعتبارم و اگر خاکسارم، اگر مضغه را بوی بدست و اگر نه شایسته مشام اویم که «لُحْلُوفِ فَمِ الصَّائِمِ أَطِيبُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ»<sup>۱</sup> مشک و عنبر از آن جهت عزیزند که شایسته مشام انسانند؛ پس هر چه شایسته مشام او باشد، از مشک و عنبر به باشد. گفتی که آتش<sup>۲</sup>، نوح است؛ نی نی او نوح چگونه باشد که نوح غرق نشد و او در آب غرق گشت. گفتی که ابراهیم است؛ نی نی او ابراهیم نیست؛ او نمرودست که عزیمت بالا دارد و بر قنديل نشسته است. گفتی که یوسف است؛ نی نی او یوسف نیست؛ او یعقوب است که کوه و سنگ گرفته است. گفتی که سلیمانست؛ نی نی او سلیمان نیست؛ که سلیمان مرغان را می‌پرورد و او مرغان پروانه را هلاک می‌کند. گفتی که موسی است؛ نی نی او موسی نیست؛ او فرعون است که در آب غرق می‌شود. گفتی که عیسی است؛ نی نی او عیسی نیست، که عیسی را بر صلیب نکردند و نکشتند و او را هم بر صلیب شمع می‌کنند و هم می‌کشند. گفتی که محمدست؛ نی نی او محمد نیست، او بوجهل است که سرگین از عود باز نمی‌شناسد و بولهب است که زبانه می‌زند و «حمالة الحطب» با او آمیخته است. گفتی او نورانیست و تو تیره؛ آری ما را ظاهری هست و باطنی. اگرچه ظاهر او روشن است اما باطنش تیره است که هر چیزی که در آتش می‌ریزی چون بیرون می‌آید سیاه می‌باشد و مرا ظاهر اگرچه تیره است اما باطنم

روشن است که هر بد شکل تخمی را که در زمین کشت می‌کنند، بعد از مدتی گل و لاله و نسترن خوشبو بار می‌آورد و خواجه صلوات‌الله و سلامه علیه [فرمود] که: «ان الله لا ينظر الى صوركم و لا الى اعمالكم و لكن ينظر الى قلوبكم و نياتكم»<sup>۳</sup> پس من بهتر باشم از او<sup>۴</sup> و من سبب پیوندم که آب را چو با من می‌آمیزند پیوند می‌کنم و آتش سبب تفرقه است که هرچه در او می‌اندازند پاره پاره می‌شود؛ پس من به باشم. تمه فی لیلۃ‌المذکور.<sup>۵</sup>

### منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند، قم، دارالقرآن الکریم، چ ۳، ۱۳۷۶ ش.
۲. سفینه تبریز، گردآوری با مقدمه عبدالحسین حائری و نصرالله پورجوادی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱ ش.
۳. دانشمندان آذربایجان، محمدعلی تربیت، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸ ش.
۴. مجموعه آثار شیخ محمود شبستری، به اهتمام صمد موحد، تهران، طهوری، چ ۲، ۱۳۷۱ ش.
۵. فرهنگ مأثورات متون عرفانی، باقر صدری‌نیا، تهران، سروش، ۱۳۸۰ ش.
۶. المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، محمد فؤاد عبدالباقی، ذوی‌القربی، ۱۴۲۳ ق.
۷. کلیات اشعار، فخرالدین عراقی، به کوشش سعید نفیسی، تهران، سنایی، چ ۸، ۱۳۷۵ ش.
۸. روضات‌الجنان و جنات‌الجنان، ج ۲، حاج حسین کربلایی، به تصحیح جعفر سلطان‌القرائی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۴ ش.
۹. مکتب عرفانی تبریز، کاظم محمدی وایقانی، تبریز، ستوده، ۱۳۸۴ ش.

۱. حدیث است: در فرهنگ مأثورات متون عرفانی، ص ۴۲۲ چنین است: لُحْلُوفِ فِي الصَّائِمِ أَطِيبُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ.
۲. اصل: آتش.
۳. حدیث نک: فرهنگ مأثورات متون عرفانی، ص ۱۱۶: ان الله لا ينظر الى صوركم و لا الى اعمالكم و لكن ينظر الى قلوبكم و نياتكم.
۴. اصل: ازو.
۵. تاریخ کتابت سه‌شنبه، ۱۸ ذی‌الحجه ۷۲۲ است و در مناظره «زمین و آسمان» که مقدم بر این مناظره می‌باشد، ذکر گردیده است.



## سه رساله کوتاه از طغرای مشهدی

سید محمد صاحبی

طغرای مشهدی از شاعران و نویسندگان قرن یازدهم است که در روزگار جهانگیر گورکانی به هند سفر کرد و مدتی در دکن مقیم شد. سرانجام به دربار شاهجهان راه یافت و به عنوان منشی شاهزاده مرادبخش بن شاهجهان (م ۱۰۷۰ق) برگزیده شد. طغرا در اواخر عمر به کشمیر رفت و عزلت اختیار کرد و در همان شهر درگذشت. وفات وی را پیش از سال ۱۰۷۸ نوشته‌اند (نک: تذکره شعرائ کشمیر، سید حسام‌الدین راشدی، کراچی، ۱۳۴۶ش، ج ۲، صص ۷۳۰-۷۳۵).

دیوان اشعار، حدود سی رساله و بیش از شصت رقعۀ از طغرا به یادگار مانده است. اشعار او به سبک هندی و نثرش مصنوع و متفنن و ممزوج با شعر است. طغرا ویژگیهای سبک هندی را در نثر نیز به کار می‌گیرد. سه سنت موازنه، تشخیص، و تشبیه بلیغ در نثر او خودنمایی می‌کند. بسامد بالای واژگان هندی و کلمات مرکب از دیگر خصایص آثار اوست (نک: ارغوان‌زار شفق، طغرای مشهدی، تصحیح و انتخاب محمد قهرمان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۴ش [چ ۱]، صص ۷-۲۲).

«دیباجه معیارالادراک» (آهنگ بلبل، جوش بلبل) یکی از رسائل طغراست. او در این رساله به اصلاح و شرح بیتی از حافظ پرداخته است. متن اصلی این رساله از میان رفته، اما دیباجه آن در اکثر نسخ آمده است. طغرا در این دیباجه از دیربایی غزلیات حافظ سخن می‌گوید و به شیوه‌ای اغراق‌آمیز، به ستایش شخصیت و شعر او می‌پردازد. این متن نمونه‌ای از نثر مصنوع سده یازدهم و بیانگر مقام قدسی حافظ در میان سخنوران این دوره است.

«عبرت‌نامه» یکی از رقعات طغراست. او این متن را خطاب به مقیم، شاعری که «فوجی» تخلص می‌کرد و در سال ۱۰۷۵ق درگذشت، نوشته است. طغرا در این رقعۀ به مضامینی که نصیرای همدانی (م ۱۰۳۰ق) از ظهوری ترشیزی (م ۱۰۲۶) ربوده، اشاره می‌کند؛ منشآت این دو تن در هند مشهور و سرمشق فارسی‌گویان بود. مضمون ربایی در میان سخنوران سده یازدهم، رواج شگفت‌انگیز داشت و بررسی سرقات ادبی یکی از شاخه‌های اصلی نقد ادبی

این دوران به شمار می‌رفت. طغرا در چند رساله و رقعۀ دیگر نیز به این موضوع پرداخته است.

«معذرت‌نامه» یکی دیگر از رقعات طغراست. او در این نامه ادبی و مصنوع، نام علوم متداول عصر خود را آورده است و از این جهت می‌توان آن را متنی متفنن و درخور توجه دانست.

نسخ مورد استفاده ما در تصحیح این آثار عبارت‌اند از: ۱. جنگ ۲۳۲۷ مجلس، این مجموعه شامل نمونه‌هایی از اشعار و رسائل قرن یازدهم است. فردی با نام محمدرضا آن را در سال ۱۰۷۲ق گردآوری و به خط شکسته کتابت کرده است. «دیباجه معیارالادراک»، «عبرت‌نامه» و «معذرت‌نامه» به ترتیب در صفحات ۵۸۹-۵۹۱؛ ۵۹۱-۵۹۳؛ ۵۹۳-۵۹۴ این جنگ مندرج است (نک: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای ملی، فخری راستکار، تهران، کتابخانه مجلس شورای ملی، ۱۳۴۷ش، ج ۸، ص ۲۰). این دستنویس، نسخه اساس ما خواهد بود.

۲. نسخه ۳۲۱۵ مجلس، این نسخه آرایه‌مند شامل ۲۷ رساله طغرا و رقعات اوست. احتمالاً در قرن دوازدهم و به خط نستعلیق کتابت شده است. «دیباجه معیارالادراک»، «عبرت‌نامه» و «معذرت‌نامه» به ترتیب در صفحات ۵۸-۶۱، ۲۱۵-۲۱۶، ۲۲۰-۲۲۱ آن آمده است (نک: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای ملی، عبدالحسین حائری، تهران، کتابخانه مجلس شورای ملی، ۱۳۴۷ش، ج ۱۰، صص ۷۹۴-۷۹۷). ما این نسخه را با نشانه «ب» مشخص می‌کنیم. ضمناً، بخشهایی که درون علامت قلاب [ ] نوشته می‌شود، یا از نسخه اساس محو گردیده، یا در آن نیامده است؛ ما این بخشها را از نسخه «ب» برگرفتیم و به متن خود افزودیم.

### ۱. دیباجه معیارالادراک

[ز طغرا چو این حرف شد صوت‌یاب

از او یافت آهنگ بلبل خطاب]

پیشرو ساز سخن ترانه حمد صانعی است که گلشن مضمون<sup>۱</sup> رنگین به عندلیبان الهام سرود ارزانی فرمود و برگ [و] نوای گفتن زمزمه ثنای خالقی است که چمن

۱. ب: ابیات



گزارش میراث



عبارت<sup>۱</sup> دلنشین به طوطیان شیرین<sup>۲</sup> ترنم راه<sup>۳</sup> نمود. در بزم نازک‌بیانی، قانون درزگیری الفاظ را به مضراب زبان معنی‌پردازان کوک ساخت و در محفل راست‌فهمی، پیچیدگی نغمه سخن را به آوازه معیارالادراک نواخت. به سازش کارفرمای کرمش، نقش داستان‌سرایان تقریر هم‌آغوش درست‌نشینی و به نوازش رهنمای<sup>۴</sup> لطفش، دیده فکر مقام‌شناسان تحریر سرشار باریک‌بینی.

### نظم<sup>۵</sup>

از او ساز و برگ بهار سخن  
وز او رونق لاله‌زاد سخن  
ز گلبانگ مرغان رنگین نفس  
شفق ریزد از شاخسار سخن  
به ساز لب تازه‌گویان زند  
ره نغمه آبدار سخن  
به معنی‌سرایان زبان دهد  
که صد گوش گردد نثار سخن  
مقام ثنایش<sup>۶</sup> چو آید به چنگ  
فتد جوش در نغمه‌زار سخن  
به یادش گل نغمه از نازکی<sup>۷</sup>  
شود ریشه‌پرداز تار سخن  
و سرود درود گوش‌گذار براننده زمزمه «انا افصح» که به  
ترانه سخن امتان را به نوا رسانیده<sup>۸</sup> و گلبانگ صلوات  
سامعه‌شناس زبینه ترنم «انا کلام الناطق» که به  
شعبه‌های اسرار، عارفان را ذوق مقامات چشانیده<sup>۹</sup>.  
[قوال شریعت که عرب راست پناه

نشنید عجم از او بجز قول اله  
شد پاره به انگشت نوازندگی‌اش  
در مجلس اعجاز‌نمایی دف ماه  
آن ساقی کوثر که حجازی‌سلب است  
برج نجفش به از حصار حلب است  
از نسبت آل او در این نغمه‌سرا  
طبعم ز مقامات حسینی طلب است]

اما بعد، مخفی نماند که نغمه بلبل گلشن راز خواجه حافظ شیراز نه چندان پیچیده است که مرغوله‌شناسان در مقام فهمی، زنگله بند رسوایی نشوند، و نه آن قدر بیگانه که رمزپردازان در آهنگ آشنایی، از دایره تحقیق بیرون نروند. دیوان هدایت‌نشانش چمنی است

از چشمه‌سار لسان‌الغیب خرم، بل چندین گلشن از خوبی روی بر<sup>۱۰</sup> روی هم. سیه‌سروهای سطور از سنگینی بار نزاکت سر بر زمین نهاده، و گلهای سیراب معانی بر شاخسار لطافت رنگ به رنگ افتاده. سنبل الفاظ به صید نظارگیان، دام تر و تازگی گسترده؛ و غنچه‌های نقطه به تسخیر گلچینان، شکل مربع برآورده.

جویهای بین‌السطور از موج راست‌مزگی به آب حیوان در زبان‌گشایی؛ ریاحین رقوم به شکست خط گلرخان، عهدبسته صفا‌آرایی. گلبن غزل به مقام فیض داشتن طلسم خیال بلبل‌نویان، چهار برگه (شاید: برکه) رباعی به اندازه ناخن به دل زدن<sup>۱۱</sup> دام‌نگیر فکر اداشناسان. شقایق نکته رنگین، سرمایه نوبهار شکفتگی، نسترن دقیقه شاداب، دستگاه نیسان آب و تاب.

### نظم<sup>۱۲</sup>

نه گلشن سرزمین مهر و ماه است  
شفق را سایه‌اش پشت و پناه است  
از او طفل نگه بیگانه چشم  
که روشن‌تر بود از خانه چشم  
ز مژگان پلک از آن رو سوزن اندوخت  
که شاید چشم را بر وی توان دوخت  
نی کلکش نوای تازه پرداخت  
برای عندلیبان مکتبی ساخت  
از پایداری سایه<sup>۱۳</sup> قصر کلامش، تیغ آفتاب وقت صبح  
ضمیران رخنه‌دار و از درست‌نشینی آلات کلمات، بیت‌های  
نزاکت بنا آهین‌دیوار. از تازگی هوای سخن، مجموعه‌ها از

۱. ب: فقرات
۲. ب: وحی
۳. ب: کرامت
۴. ب: راهنمای
۵. ب: - نظم
۶. ب: ستایش
۷. ب: تازگی
۸. ب: رسانید
۹. ب: چشانید
۱۰. ب: به
۱۱. ب: زن
۱۲. ب: - نظم
۱۳. ب: - سایه

پی<sup>۲</sup> خرده گل قلم در تراش  
 به سوسن قلم پاک کن هم قماش  
 نی خامه اش طفل منصور مغز  
 ولی نیست در گفتنش پای لغز  
 پی سرسخنه اش ز اقسام رنگ  
 دوات گل آورده سرخی به چنگ  
 کند بلبل از بهر دفع خزان  
 غزلهای شاداب او را روان



تصویر صفحه اول «دیباچه معیار الادراک» در جنگ ۲۳۲۷ مجلس

چون کلام اسرارنژادش نه از مقوله گفتگوی بشری  
 است، بر اهل هوش لازم می‌نماید که اگر از جواهر  
 مضامین آن گوهری به دست فکر درآورند، تا به نظر  
 نسب‌شناسان لالی معانی نگذرانند، نسبت به آن محیط  
 فیض ندهند؛ لهذا سهوالقلم منشی<sup>۱</sup> قضا طغرا که یکی از  
 طرح‌کشان قلمرو<sup>۵</sup> سلطان ملک سخن است، در اصلاح  
 بیتهای که هم خود ارتکاب رفع مفسده‌اش نموده‌اند، آنچه

۱. ب: + شورش
۲. ب: - بیت
۳. اساس: نی، با استفاده از ب تصحیح شد.
۴. ب: - منشی
۵. ب: + آن

شیرازه در ریش‌دوانی و از ایانی بحر نظم، عنان سفینه‌ها  
 به دست روانی. از رنگینی الفاظ، گوش مستمعان به  
 شفق‌کده مشهور و از روشنی معانی، هر لفظ فانوس چراغ  
 طور. بیت دقیق لذت‌کده در بسته، پیچیدگی مصرع رسته  
 گلدسته. خامه‌اش زبان کام الهام است و رقومش مرغان  
 ملائک پیغام. تقدس ذاتش بر صدق این مقال برهانی است  
 قاطع و دلیلی است بی‌مانع. خمیر<sup>۱</sup> طینت مالش خورده  
 پنجه محبت. چراغ دل پر نور فتیله‌خواه [شعله طور].  
 تارهای نفس مرغ شکر را قفس. بلبل زبان غزل‌خوان گل  
 ایمان. خانه گوش موروثی سروش. دیده بلندنگاه قابل  
 دیدن اله. سر بیگانه از هوا، حباب بحر تجرد و فنا. پای  
 همت بخیه دامن قناعت. دست دعا، روشناس درگاه کبریا.  
 عقده‌های انگشت به دانه‌های سبحة همیشه.

قرص مهر به پشت گرمی جبهه صبح‌خیزش از تنور  
 خلقت مهر رو تافته و خوان مصلا مائده بلندی فیض از  
 افتادگی پیش او یافته. تار و پود خرقره‌اش خلاصه پنبه  
 منصور، چوب نعلینش در آغوش پرورده شجر طور. به  
 صفای ظاهرش، کمند وحدت از همچشمی هاله ماه در  
 پیچ و تاب و به نور باطنش، چهره به ضمیر گذشتگان  
 رشک چراغ آفتاب. صاف باده اعتقادش پیش از بنای  
 دردکده انگور، با خلوت‌نشینی شیشه دلش به جان در  
 یک قالب مشهور. شور سخنش با شوری اشک درد هم‌نژاد  
 است و سوز کلامش با سوز داغ عشق هم‌خانه.

## بیت<sup>۲</sup>

ز حرفش عیان خوب و زشت همه  
 کلامش بود سرنوشت همه  
 خیالش نزاکت‌فروش سخن  
 از او بار لذت به دوش سخن  
 ز اوراق سنبیل بود دفترش  
 رگ گل بود رشته مسطرش  
 دواتش ز نرگس گرفته لقب  
 به ریحان تر لبقه‌اش هم نسب  
 مدادش چو از دوده کرده سراغ  
 شده لاله را صرف دود چراغ  
 قط خامه بر ناخن گل زده  
 ز گزلک رگ صوت بلبل زده



نامیدن، منشأ مضحکی بودن است و عبارات سخنوران را به کم تغییری بسیار بی‌مزه ساختن، دکان عبرت گشودن. به نظم بلند دیگری، آرایش نثر کردن پست فطرتی است؛ و به سجع دلپسند گیری، زینت کلام دادن بی‌غیرتی. آنکه بندگان قرار داده‌اند که لفظ صاحب ندارد، بی‌معنی است و کلیه نیست؛<sup>۲</sup> وقتی حق است که لفظ کهنه باشد نه تازه. لفظ تازه صاحب دارد و دعوی آن کهنه نمی‌شود. فی‌الواقع، دلیر میدان سخنرانی نصیرای همدانی که اکثر مکاتیبش به دعوی بیگانه‌روشی مصدر است، هرگاه به مروت آشنا نگردد، و به تاخت و غارت استادی<sup>۳</sup> ظهوری

به خاطر فاطر آورده، در این رساله مشتمل بر پنج مقاله به شرف عرض باریافتگان بزم تحقیق می‌رساند. امید که در این باب به شرع اهل سخن، تفکر را واجب عینی دانسته، اگر معنی‌ای به از این به نظر خیال درآورند، نگاشته این بی‌بضاعت بازار فکر را حک نموده، به خاطر آورده خویش را رقم نمایند.

[چون شد مرتب در باب آن بیت

معیارالادراک یعنی رساله

کلکم چنین ساخت دیباچه‌اش را

صرف رقم گشت اوراق لاله]



جرات نموده، خود را نصیر و منصور نامد؛ ملازمان که دغدغه پیروی او دارند، چگونه سنت پیشرو خود را واجب شمارند. چون به مقتضای<sup>۴</sup> مقام، خامه حق پیام به این مقدمه زبان‌گشود، لازم نمود که به پایمردی انصاف، چندی از دستبرد نصیر مذکور به حیز ظهور درآید و فقره فقره، جا به جا نمودار گردد؛ والتوفیق منه تعالی.

## ۲. عبرت‌نامه که به مقیما نوشته‌اند<sup>۱</sup>

[قلمی بهر مقیما شده عبرت‌نامه

که شود روسیه آن دزد سخن چون خامه]

در حالی که تیغ جان خراش را قلم تراش شمردی و به جای قلم واسطی، دست به نیزه خطی بردی، دوات را از مقوله کلاهخود پنداشتی و مداد را از جمله سیاهی لشکر انگاشتی؛ قط زدن خامه، کرد به استخوان رسانیدن دشمن بود و مقراض کردن نامه، بهم برزدن دو صف می‌نمود؛ [کارنامه آن] بی‌ملاحظه کارزار سخن به عرصه درآمد. عزیز من! فقرات منشیان را به تقدیم و تأخیری انشاء

۱. این عنوان در ب نیامده است

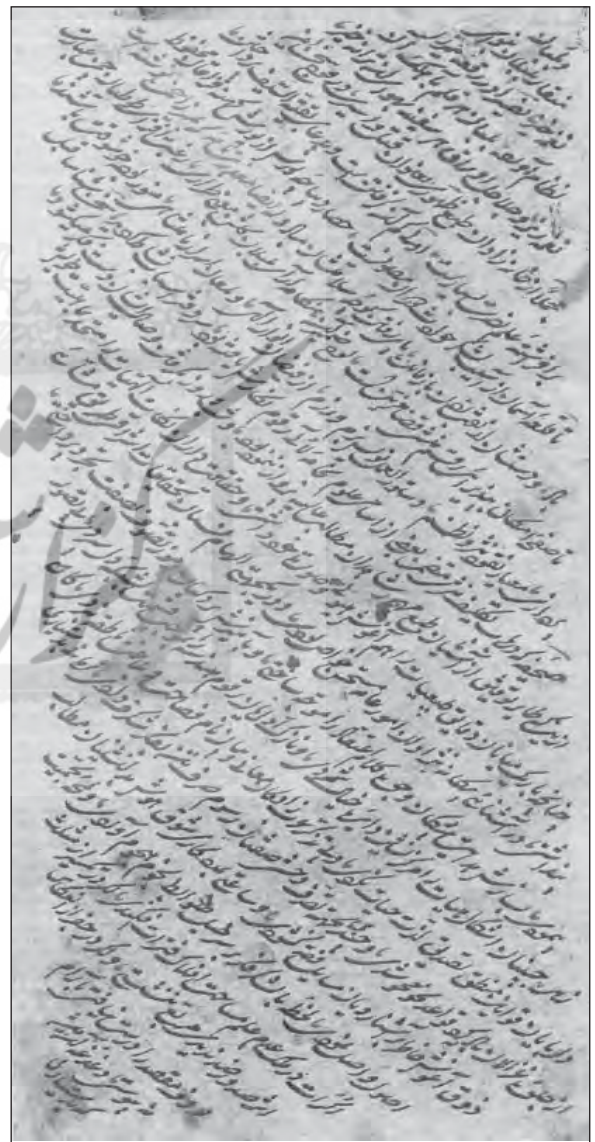
۲. ب: + این معنی

۳. ب: - استادی

۴. ب: فتوای



ظهوری - رحمه الله - در دیباچه گلزار ابراهیم فرموده‌اند: «به پیرایه اجتهادش، رونق بر شرع مفتون؛ و به درستی اعتقادش، کار ملت از شکست مصون.» نصیرا - عفی عنه - در مکتوب قاضی نورالله نوشته: «به پیرایه اجتهادش رونق بر شرع مفتون، به درستی اعتقادش کار ملت از شکست مصون.» ظهوری در دیباچه مذکور فرموده‌اند: «اگر دریاست، بر خاک نشانده اوست؛ و اگر کان است، به آب رسانده او.» [نصیرا در مکتوب قاضی نوشته: «اگر دریاست، به آب رسانده اوست؛ و اگر کان است، به خاک نشانده او.»] ظهوری فرموده: «به توضیح بیانش، نشانه‌های بی‌نشان همه دلنشین و خاطر نشان.»



صفحه اول «معدرت‌نامه» در جنگ ۲۳۲۷ مجلس نصیرا گفته: «از پرتو ضمیرش معانی دور بی‌نشان،

سراسر به دل نزدیک و خاطر نشان.» ظهوری فرموده: «دعوی عادلیت از هر که غیر اوست، گزاف.» نصیرا نوشته: «دعوی دانش از هر که غیر اوست، گزاف.» ظهوری فرموده: «این مدح و ثنای دیگران نیست که عذر تطویل باید گفت. سامعه در سعادت نیفتاد<sup>۲</sup> که در شکرگزاری ناطقه نشود.» نصیرا گفته که<sup>۳</sup>: «این ثنای دیگران نیست که تصویل ناخوش و اختصار دلکش باشد، اینجا سامعه از بن گوش ممنون<sup>۴</sup> است.» ظهوری در دیباچه خوان خلیل فرموده: «عطارد به منصب دوات‌داری، چون قلم انگشت‌نمای اقلیم شهرت.» نصیرا در دیباچه عروض آورده<sup>۵</sup>: «خامه در بنانش به جوهر‌نمایی انگشت‌نما گشته.» ظهوری در دیباچه مذکور فرموده:

«از اسطرلاب پیشانی‌ها، ارتفاع آفتاب فطرتها گرفته.»  
نصیرا در رقعۀ طلب اسطرلاب نوشته: «از اسطرلاب جبینها، استنباط سرگذشت هر کس توانند کرد.»  
ظهوری فرموده: «از تقویم چهره‌ها، به احکام آینده و رفته و حال پرداخته.» نصیرا گفته<sup>۶</sup>: «از تقویم سینه‌ها، استخراج احکام نیست دلها تواند نمود.» ظهوری در دیباچه نورس فرموده: «جلال اوراق درختان به هوای او ترانه‌ریز، و بلبان منقار بلبان به نوای [او] نغمه‌خیز.» نصیرا در رقعۀ میرزا نظام آورده<sup>۷</sup>: «لبان هر قلم به آهنگ آن نغمه‌ریز، و جلال اوراق هر سفینه به هوای آن ترانه‌خیز.»

مجملاً، از خانه‌زادان طبع ظهوری، به عنوان قتل و اسیری، در فوج سخن این برافراشته علم نصرت بسیار است؛ اولی کم آن گرفتن است و به دعای بقیة السیف پرداختن. تا قلعه آسمان از آسیب لشکر حوادث دوران مصون است، حصار دیباچه نورس از یورش کهنه‌قزاقان محفوظ باد و دستشان از نقب زدن بازمانده، پای رفتن کوچه سلامتشان مباد.

۱. ب: نوشته
۲. ب: نیفتاده
۳. ب: - که
۴. ب: ممتون
۵. ب: نوشته
۶. ب: تواند
۷. ب: نوشته
۸. ب: نوشته





[نصیحت گونه ای بشنو ز طغرای سخن پیشه  
امانت‌دار لفظ تازه شو از نامه مردم  
به شغل دزدی معنی دگر مگشا کف رغبت  
که خواهی نیشها خورد از زبان خامه مردم]

### ۳. معذرت‌نامه که به میرزا حمزه نوشته است<sup>۱</sup>

[حمزه خان خواست چو اسماء علوم رقمی

معذرت‌نامه چنین گشت به سویش قلمی]  
تا صفحه امکان به پذیرایی رقم منشی قضا مزین است،  
لوح ضمیر آن هنگامه‌آرای بلبان گلشن معنی‌طرازی،  
رغبت‌افزای طوطیان چمن عبارت‌پردازی، معیار نقود نثر  
و نظم، دستورالعمل نویس<sup>۲</sup> بزم و رزم از فیضان انوار الهی  
و لمعان اسرار نامتناهی، منور بوده، خوش‌وقت باشند.

صحیفه‌ای که در باب تکلیف نثری متضمن بعضی از  
اسامی علوم به خامه لاک‌رقوم نگارش یافته بود، سردفتر  
اسباب نشاط گردید. سخن‌شناسا! قبل از اینکه طایر  
توفیق از آشیان طبع<sup>۳</sup> مهجور شاهدان مطالب عالیه، پرواز  
نموده بود و شب و روز به گرفتن [جام]<sup>۴</sup> وصال ایشان  
دست فکر می‌گشود؛ چنانچه باریک‌میانان دقایق طبیعیات  
را هم‌آغوش هیولی و صورت خود داشتی و حقیقت‌داران  
نکات الهیات را متحد به ماهیت خویش پنداشتی؛ در  
آشنایی بیگانه‌نژادان امور عامه، مستحسن خواص بودی  
و در یک‌جهتی الهام‌نسیان تحقیقات اشراقی، طریق  
مشائی پیمودی؛ به سازش هدایت‌پیشگان وجوه کلام،  
اعتقاد را موجه ساختی و به امیزش پردگیان رموز تصوف،  
به صفت تجرد پرداختی؛ زهره‌جبینان اشکال هیئت را  
مرکز‌نشین دایره خیال شمردی و نازک‌ادیان [ظ: ادایان]  
رقوم هندسه را به موجب قسمت، به شبکه دل سپردی؛  
بی‌تصور دلربایان قوانین منطق، تصدیق لذت حیات  
نکردی و بی‌تذکر عرب‌زادگان معانی و بیان، نام فصاحت و  
بلاغت ناطقه نبردی؛ گاهی از جلو غزالان بادیه‌گرد قواعد  
نحو محو شدی و چندی به جهت تصرف وحشی‌صفتان  
رسوم صرف، تن به فکر شگرف دادی؛ زمانی به دستگیری  
ذوق، آغوش خاطر بر آشنارویان مسائل فقه گشودی و  
ساعتی به مددکاری شوق، هوش به دل‌نشینان مطالب  
اصول واصل نمودی؛ لحظه‌ای با لشکر فکر بر سر خیل

ضوابط نجوم هجوم آوردی و لمح‌ای به جمعیت اُکرات  
در ملک عدم علم مساحت افلاک فترات [ظ: فتراک]  
افکندی؛ اگر در تکسیر از مثلث، اثر صد در صد ندیدی  
[در نسخه: اثر صدور ضد ندیدی]، مربع ننشستی و اگر  
در جفر از انعکاس حروف، مقصد را درست نیافتی، به آرام  
نیبوستی؛ دغدغه آن می‌شد که به دستگیری توفیق از  
چشمه‌سار طبع آبی به جوی انشاء درآورد.

اکنون که این پای‌بست سرزمین رزم را مد بسم‌الله  
خرطوم فیل است و های و هوی عرصه نبرد نائب مناب  
قال و قیل؛ صفحه شفا میدان زنگ از دل بر سربازی  
است (؟) و سطر اشارات تیغ پر حرکات هنگام یکه‌تازی؛  
سر به سپر<sup>۵</sup> کشیدن دایره به سمت الرأس فرض کردن  
است و از خانه کمان بیرون آمدن کمان سر از قوس  
برآوردن؛ گشاد تیز حل ما لاینحل است و نیزه بلندقامت  
معنی مطول؛ در جستن از مجسطی، دل را ثابت قدم  
جوید و ندیدن حکمة‌العین را عین حکمت گوید؛ از  
بیگانگی اشکال اربعه را به شکل مربع شناسد و بدیهیات  
را نظریات داند؛ کتاب ریاضی [را بیاضی]<sup>۶</sup> خواند و حاشیه  
قدیم را جدید نامد؛ تفسیر را تقتیر انگارد و مقابله حدیث  
را مقاتله پندارد؛ چگونه به ارتکاب این امر جرأت نموده،  
خود را هدف تیر اعتراض ارباب دانش سازد. امید که  
این بیگانه وقوف را به رسوایی آشنا نساخته، در این باب  
معاف دارند.

[طغرا چسان دوات و قلم آورد به پیش

تیغ و سپر مناسب وضع سپاهی است

باید که مشق جنگ کند از دو سوی خویش

نامش چو یکه‌تاز در اقلیم شاهی است]

۱. ب: این عنوان را ندارد.

۲. ب: - نویس

۳. ب: + این

۴. ب: + جام

۵. ب: سپر به سر

۶. ب: بر

۷. کلمات در ون قلاب در اساس نیامده، اما در ب آمده است؛ بدون

این کلمات معنای متن ناقص خواهد بود.